

واشنگتن  
سرمایه‌گذاری در  
چین را حمایت  
کرد و از ورود چین  
به سازمان تجارت  
جهانی استقبال  
کرد؛ زیرا تصور  
می‌کرد چین به  
یک دمکراسی  
علاقه‌مند به صلح  
تبدیل خواهد شد و  
در نظام بین‌المللی،  
که رهبرش ایالات  
متحده است، یک  
سهم خواهد داشت.

جمعیت و ثروت، عناصر اصلی لازم برای ساخت قدرت نظامی هستند؛ بنابراین یک احتمال جدی وجود داشت که چین در دهه‌های آتی به نحو چشمگیری قدرتمندتر شود. از آنجاکه یک چین قوی‌تر بدون شک موقعیت ایالات متحده را در آسیا و احتمالاً فراتر از آن به چالش می‌کشید، گزینه منطقی برای ایالات متحده روشن بود: کند کردن سرعت رشد چین. اما آمریکا به جای این کار، رشد چین را تشویق کرد و درباره پیروزی اجتناب‌ناپذیر لیبرالیسم و منسوخ بودن درگیری قدرت‌های بزرگ فریب نظریه‌های اشتباه را خورد. دولت‌های دمکرات و جمهوری خواه هم سیاست همکاری را دنبال کردند و همین رویه به چین کمک کرد تا ثروتمندتر شود. واشنگتن سرمایه‌گذاری در چین را حمایت و از ورود چین به سازمان تجارت جهانی استقبال کرد؛ زیرا تصور می‌کرد چین به یک دمکراسی صلح‌طلب تبدیل خواهد شد و در نظام بین‌الملل، که رهبری‌اش با ایالات متحده است، تنها یک سهم خواهد داشت. البته این رؤیا هرگز به واقعیت بدل نشد. چین، نه تنها ارزش‌های لیبرال را در خانه و وضع موجود را در خارج نپذیرفت، بلکه همزمان با اوج‌گیری‌اش، سرکوبگر و بلندپرواز شد.

همکاری‌ها نه تنها هماهنگی بین پکن و واشنگتن را تقویت نکرد، بلکه در پیشگیری از رقابت نیز شکست خورد و پایان چیزی را که «لحظه تک قطبی» خوانده می‌شد، تسریع کرد. امروز چین و ایالات متحده در وضعی که می‌توان آن را جنگ سرد جدید نامید، قفل شده‌اند؛ رقابت امنیتی شدیدی بر همه ابعاد روابط آن‌ها تأثیر گذاشته است. این رقابت برای سیاست‌گذاران ایالات متحده آزمونی دشوارتر از جنگ سرد قدیمی است؛ زیرا به احتمال زیاد چین رقیب قدرتمندتری از اتحاد شوروی در زمان اوجش است و احتمال بیشتری وجود دارد که این جنگ سرد، به جنگ گرم تبدیل شود.

هیچ‌کدام از این مسائل نباید عجیب باشد. چین دقیقاً همان‌گونه عمل می‌کند که با نگاهی واقع‌گرایانه می‌شد پیش‌بینی کرد. چه کسی می‌تواند رهبران چین را برای اینکه می‌خواهند بر آسیا سلطه داشته باشند و قدرتمندترین کشور جهان باشند سرزنش کند؟ و امروزه ایالات متحده نیز همان‌گونه عمل می‌کند که منطقی واقع‌گرا پیش‌بینی کرده است. آمریکا که مدت مدیدی است دیگر با ظاهر شدن هم‌مردم‌های منطقه‌ای مخالف است، چین را تهدید مستقیم می‌بیند و مصمم است که اوج گرفتن آن را متوقف کند. نتیجه گریزناپذیر تداوم این وضعیت، رقابت و تنش است. تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ از این قرار است.

آنچه قابل پیشگیری بود، سرعت و میزان رشد فوق‌العاده چین است. اگر سیاست‌گذاران ایالات متحده در آن لحظه تک قطبی از دیدگاه «سیاست‌های موازنه قدرت» به موقعیت نگرینسته بودند، می‌کوشیدند رشد